

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

این‌جا نوشتند، در راه هم یکی از دوستان فرمودند که پدر جناب آقای آقای ابوالفضل علی‌حسینی که زحمت فیلم برداشتن را دارند دیروز به رحمت خدا رفتند، تقاضا داریم که آقایان ثواب یک صلوات و یک سوره‌ی مبارکه‌ی حمد را اهدا کنند به روح مبارک ایشان.

بحث در مواردی بود که گفته شده است مشمول اخبار من بلغ نمی‌شود، مورد اول درجایی بود که قطع داریم و یقین داریم این خبر مخبر مخالف با واقع هست ولو این‌که او ثوابی را نقل کرده است ولی ما می‌دانیم این خبر مخالف با واقع و قرائن و شواهد است؛ این‌جا گفته شد که از ادله‌ی من بلغ خارج است و بنابراین دلیلی بر این‌که خدای متعال آن ثواب را عنایت می‌فرماید نداریم. چهار دلیل یا قرینه بر این امر اقامه شد که دوتای آن‌ها را جواب دادیم ولی دوتا را بپذیرفتیم. یک دلیل پنجمی هم وجود دارد که بعداً در ضمن مسأله‌ی بعد عرض خواهیم کرد.

مورد دوم جایی است که یک خبر معتبری وارد شده است بر این‌که آن عمل مستحب نیست و قهراً دلالت می‌کند، ثوابی هم بر آن نیست و یا این‌که خبر معتبری قائم شد بر عدم ثواب ولو بر استحباب و این‌ها تعرضی ندارد فقط می‌گوید ثواب ندارد این عمل؛ آیا این موارد هم مشمول اخبار من بلغ هست یا نیست؟ بزرگان فرمودند که این مورد هم مشمول اخبار من بلغ نیست.

از محقق خوئی نقل شده، شهید صدر نقل می‌کنند که استدلال ایشان بر عدم مشمولیت این مورد نسبت به اخبار من بلغ این هست که به سبب این اخبار ما متعبد می‌شویم به این‌که این ثواب وجود ندارد و کسی که این حرف را می‌زند، این ثواب را می‌گوید، کاذب است. پس بنابراین قهراً آن روایت حاکم می‌شود بر روایات من بلغ.

توضیح ذلک:

همان‌طوری که گفتیم محقق خوئی فرمود: اخبار من بلغ انصراف دارد از مواردی که می‌دانیم کاذب است؛ این انصراف را به دو نحو گفتیم تصور دارد؛ یکی به این نحو که هیچ عنوانی به اخبار من بلغ داده نشود، فقط می‌دانیم آن‌جاها را شامل نمی‌شود ولی نحوه‌ی دوم که شهید صدر به ایشان نسبت می‌دهند این است که نه، اخبار من بلغ به واسطه‌ی این انصراف مقید است موضوعش به آن‌جایی که علم و اطمینان به کذب نداشته باشیم. پس «من بلغه ثوابٌ علی عمل و لم یعمل أو لم یطمئن بکذبه فعمله فله کذا» همان ثواب را برایش... پس یک قید ناگفته‌این‌جا به حکم انصراف که کاشف از آن انصراف است وجود دارد «و لم یعلم أو لم یطمئن» پس در موضوع اخبار من بلغ این عدم علم و عدم اطمینان اخذ شده است؛ وقتی این‌طور شد آن روایتی که می‌گوید چنین ثوابی وجود ندارد در این‌جا ثواب وجود ندارد، او حاکم می‌شود بر این، یعنی یک فرد تعبدی درست می‌کند؛ چون آن روایتی که می‌گوید این‌جا ثواب وجود ندارد درحقیقت شارع می‌گوید که انت عالم

به این که ثوابی وجود ندارد. وقتی انت عالم به این که ثواب وجود ندارد پس شرطی که آن جا اخذ شده است به حکم این تعبد از بین می رود. آن جا این بود «و لم تعلم و لم تظمن» الان من به حکم شارع عالم هستم و مطمئنم به این که ثوابی وجود ندارد، پس مشمول اخبار من بلغ نمی شود. این به خدمت شما عرض شود که مطلبی است که محقق شهید صدر از محقق خوئی نقل می کند. در عبارات تقریرات خود محقق خوئی به این توضیح و به این بیان وجود ندارد آن قدری که من مراجعه داشتم؛ آن جا همان که عبارتی که خواندیم این بود «و الأخبار منصرفه عما علم بکذبه من بلوغ الثواب و لو تعبداً» همین «ولو تعبداً»؛ این مطلبی که ایشان می فرمایند این توضیح و تشریح ولو تعبدی است که در تقریرات دیگر کأن وجود دارد.

خب آیا ببینیم که این مطلب تمام است این استدلال، این بیان برای عدم شمول یا نه؟ باید به دو نکته مقدماً توجه داشته باشیم، نکته اول این است که این مطلب توقف دارد بر این که ما بگوییم خبر واحد، خبر واحد ثقه که در جاهای دیگر معتبر است حجتش منحصر به احکام نیست بلکه در غیر احکام هم حجت است ولو فی الجملة. و الا اگر بگوییم خبر واحد همان طور که آقای آخوند مثلاً شاید قائل هستند فقط دائرهی حجت خبر واحد در حوزهی احکام است، احکام تکلیفیهی خمس؛ اما چیزهای دیگر خبر واحد ظنی در آن حجت نیست، آن جا باید علم پیدا بکنیم، آن جا باید اطمینان پیدا بکنیم، خبر واحد در آن جا حجت نیست. این جا هم دارد می گوید که چی ثواب دارد، ثواب ندارد؟ ثواب داشتن و نداشتن احکام خمس نیست، خبر از یک واقعهی تکوینی است که خدای متعال این را اعطاء می فرماید؟ اعطاء نمی فرماید؟ این به ثواب وجود دارد؟ وجود ندارد؟ خبر واحد در این ابواب حجت نیست ولو این که از اموری باشد که مرتبط بالاحکام الخمسه، ثواب و عقاب مرتبط به احکام هست اما بالآخره خودش حکم نیست، یک پدیده ای است، یک حقیقت تکوینی خارجی است. بنابراین این که ما بخواهیم بگوییم آن اخباری که می گوید این جا ثواب نیست بخواهد حاکم باشد بر اخبار من بلغ، این مبتنی است بر این که حجت آنها را مفروض بگیریم، اما اگر مسلک ما مسلک آقای آخوند رضوان الله علیه باشد که اخبار در مجعولات شرعیه بما هو شارع حجت است نه در موارد آخر، بنابراین آن اخبار حجتی ندارد تا ما بخواهیم بگوییم معارضه می کند یا حاکم است با اخبار من بلغ.

س: ملازمه هم دلالت نمی کند بر این که مثلاً این ها جزء احکامند؟

ج: بله؟

س: سبک ملازمه؛ این که می فرماید ثواب دارد یا ندارد به ملازمه دلالت نمی کند بر این که مثلاً مستحب هست یا...

ج: نه دیگر، آن را بحث کردیم گفتیم ثواب دارد در این موارد ملازمه ای ندارد با این که استحباب دارد حکم شرعی.

س: ثواب ندارد چی؟

ج: بله؟

س: ثواب ندارد در خبر معتبر بحث است دیگر، خبری که معتبر است و نقل ثواب می کند.

ج: بله، می گوید ثواب ندارد.

س: نفی استحباب نمی‌کند؟ فرض بر این است که خبر شرایط حجیت را دارد، حالا آن در بحث من بلغ گفتیم از ثوابش استحباب استفاده نمی‌شود....

ج: بله، نفی استحباب هم در این مسلک نفی استحباب هم نمی‌کند، چرا؟ برای این که در مدلول مطابقی حجت نیست تا در مدلول التزامی حجت باشد، مگر این که مثل آقای آخوند بگوید که مدلول التزامی تابع مدلول مطابقی نیست، آقای آخوند این مسلک را دارد می‌فرماید مدلول التزامی تابع مدلول مطابقی نیست، ممکن است مدلول مطابقی حجت نباشد ولی مدلول التزامی‌اش حجت باشد؛ اما کسانی که مدلول التزامی را تابع مدلول مطابقی می‌دانند در حجیت هم آن‌ها می‌گویند بله، نه چون این اخبار به یک امری است که ولو لازمه‌اش اگر این‌طور باشد استحباب نیست یا اگر باشد استحباب هست اما این امر مربوط نیست به احکام مستقیماً؛ پس در مدلول مطابقی حجت نیست، مدلول التزامی‌اش هم همین‌جور. این مبانی را ببینید چقدر اثر دارد این حرف‌ها که آیا محدوده‌ی حجیت خبر واحد کجاست؟ فلذا ما مثلاً در احکام، در غیر احکام، در معارف، در خصوصیات قبر و قیامت و امثال ذلک آقای آخوند می‌گویند این اخبار حجت نیست، بخاطر این که می‌گویند احکام شرعیه نیست مگر برای ما یقین بیاورد، در اثر تواتر و احتفاف به قرائن موجب یقین برای ما بشود؛ اما اگر موجب یقین نشد نه؛ بله البته احتمال در ذهن انسان ایجاد می‌کند که ممکن است این باشد، احتمال هم خودش آثاری دارد برای انسان، اما این که بتواند اخبار کند که این چنین و است و آن چنان نیست این با خبر واحد نمی‌شود این کار را بکنیم.

س: این جوابی که می‌فرمایید یک فرض را فقط می‌گیرد در آن صورت که خبر ما واحد باشد ولی شما دارید آن اصل مطلب معتبر را، معتبر اعم از واحد بودن است شاید به یک حدیث معتبر یعنی این که بگوید معتبر است...

ج: بله، این جا هم داریم می‌گویم خبر....

س: ظنی نیست، این رد فقط برای ظنی است ولی آن اصل

ج: بله این جا روشن است ولی اگر خبر، آن که داخل همان کذب می‌شود که می‌دانیم کذبش را، آن که داخل مسأله‌ی قبل می‌شود. این جا همین است که خبر معتبری که موجب علم ما نمی‌شود، اگر موجب علم بشود می‌دانیم آن کاذب است، آن می‌شود همان قبلی؛ پس این جا جایی است که خبر معتبری است که موجب علم ما نشده، یعنی متواتر نیست از نظر سند، دلالتش هم نص نیست. یا اگر دلالتش نص است سند متواتر نیست، محفوف به قرائن نیست بالاخره موجب علم و اطمینان ما نمی‌شود.

س: ...

ج: چرا بنابر مبنای آخوند می‌توانیم.

س: ...

ج: بله، آن کسی که می‌گوید بله، بنابر مبنای آخوند چون دلالت التزامی تابع مطابقی نیست بله؛ اما آن که می‌گوید نه، تابع است می‌گوید این مدلول مطابقی‌اش راجع به ثواب و این‌ها هست. مگر این که شما این مبنا را در اصول قبول نکنید بگویید که بین موضوعات فرق بگذارید؛ بگویید یک موضوعات صرفه هست که هیچ ربطی به احکام ندارد، یک

موضوعاتی است که مرتبط به احکام است مثل ثواب و عقاب و این‌ها و بگویند در ثواب و عقاب چون مرتبط به احکام است این حجت است، این مبنی بر این است که دائره‌ی حجیت را در بحث خبر واحد چه مقدار قرار بدهیم؟ فقط می‌خواستم تنبیه کنم بر این‌که این توجه داشته باشیم به این‌که این مبتنی بر آن مبنای آن‌جا هست باید هر کسی محاسبه کند که مبنای آن‌جایش چی هست تا ببینید که آیا این‌جا آیا واقعا این خبر می‌تواند حاکم بشود بر اخبار من بلغ یا نه؟

س: استاد ببخشید مبنای آخوند که به ذات عمل می‌گرفت یک حقیقت کونی مگر برایش تصور قائل نشد که صرف ذات عمل بود؟ بعد اگر بخواهد این‌جا این حرف را بزند پس خروج از مبنایش می‌شود دیگر.

ج: چرا؟

س: چون یک حقیقت کونیه برایش قائل شد اخبار من بلغ که به ذات عمل بخورد، چون ذات عمل در نظر گرفتیم.

ج: می‌گویند ثواب بر ذات عمل است حالا چی می‌شود؟ ایشان هم بین این‌که ثواب بر ذات عمل است و استحباب هم

س: این‌که فرمودید تکونیه را شامل نمی‌گیرد آقای آخوند، آن‌جا چطور مبنای‌تان این شد که باید بر تکونیه باشد بعد بیایی بگویی اخبار من بلغ این‌جا شامل نمی‌شود؟ شرعیات و مدلولات شرعیه را شامل نمی‌شود؟

ج: نه چون مدلول التزامی دارد دیگر که این پس مستحب است، چون آقای آخوند هم قائل شد به این‌که این مستحب است، می‌گویند مدلول مطابقی‌اش ولو حجت نباشد ولی مدلول التزامی‌اش حجت است که می‌گویند این مستحب است؛ ایشان چون این را قائل شد.

مطلب دومی که باید به آن توجه داشته باشیم این است که حالا اخبار من بلغ مفادش چی شد؟ مفادش این شد که «من بلغه ثواب علی عمل و لم یعلم بکذبه أو لم یطمئن بکذبه فعمله فله ذلک الثواب» این شد. در این‌جا موضوع در موضوع اخبار من بلغ اخذ شده عدم علم به کذب؛ آیا عدم علم به اماره‌ی به کذب هم لازم داریم یا نه؟ یعنی اگر یک اماره‌ای قائم شد بر این‌که این کاذب است، ما باید چنین اماره‌ای هم نداشته باشیم؟ یا فقط نه، عدم علم وجدانی صددرصد به عدم کذب می‌خواهیم؟ اما اگر اماره‌ی بر کذب داشتیم نه، این‌جا که می‌خواهیم بگوییم این حاکم است باید بگوییم بله، فرقی نیست که شما علم به کذب داشته باشید یا اماره‌ی به کذب داشته باشید؛ آن خبر واحد اماره است دیگر، اماره‌ی به کذب هم اگر داشته باشید مشمول نمی‌شود. پس شرط است که شما علم به کذب نداشته باشید، علم به یک اماره‌ای هم که دالّ بر کذب هست نداشته باشید، این متوقف است بر این‌که ما در بحث قیام امارات مقام القطع الموضوعی مبنای‌مان این باشد که يقوم الامارة، تقوم الامارة، مقام القطع الموضوعی. در بحث قطع که آن‌جا بحث می‌شود که آیا اماره به جای قطع موضوعی می‌نشیند یا نمی‌نشیند؟ اگر بگوییم بله، اماره به جای قطع موضوعی می‌نشیند پس بنابراین باید این‌جا بگوییم که «و لم تعلم لا علماً وجداناً و لا علماً تعبدیاً» اما اگر بگوییم که نه، اماره به جای قطع موضوعی نمی‌نشیند نه، پس بنابراین آن مبنای آن‌جا هم این‌جا دخیل در کار هست که....

س: ظاهراً دخیل نیست حاج آقا، چون اگر گفتیم که امارات قائم به قطع به نحو طریقت درست است، اما اگر قطع به نحو صفتیه است ... نمی‌شود این‌جا...

ج: شما اولاً این‌جا صفتیه نیست، قطع موضوعی طریقی است.

س: ظاهراً به زبان خودمان حساب کنیم بهتر است. به این صورت که الموضوع موضوع اخبار من بلغ لم تعلم او لم تعلمن خصوصية للعلم الوجداني و الاطمئنان فيه قيد الموضوع. و حیثية الخصوصية هذه تم من ان يكون القطع نحو الطريقة حتى نقول بأنه ...

ج: شما وارد بحث آن‌جا شدید، این به خدمت شما عرض شود که این بیان کسی است که می‌گوید لا يقوم....

س: شیخنا اذا أخذنا القطع له صفتية لا يمكن ان يقوم لأن خصوصية الصفتية لا ...

ج: بابا صفتی اولاً نیست این‌جا موضوعی طریقی است نه موضوعی صفتی؛ بله موضوعی صفتی خیلی بعید است کسی بگوید اماره به‌جایش می‌نشیند، اما موضوعی طریقی چرا، درست؟ قائم فراوان دارد موضوع طریقی به‌جایش بنشیند و این‌جا موضوعی طریقی است یعنی طریق نداشته باشی اگر ثوابی به تو رسید و تو طریق به بطلان و خلاف و کذب نداشته باشی درست؟ این به حکم انصراف است. حالا دلیل حجت اماره که آن اماره‌ای که دارد می‌گوید این‌جا من نگفتم، این دروغ است، این کاذب است، این مستحب نیست، این ثواب ندارد، آن دلیلی که می‌آید آن اماره را حجت می‌کند آیا می‌گوید این اماره به‌جای علم می‌نشیند یا نمی‌گوید؟ اگر شما قائل شدید که آن اماره می‌گوید این خبر واحد ثقه به‌جای علم می‌نشیند پس نتیجه چی می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که شما باید بگویید که در صورتی که ثوابی و عملی به شما رسید و شما علم نداشتید، نه وجداناً علم داشتی نه آن چیزی که شارع او را به‌جای علم نشانده است.

س: ...

ج: باز عرض کردم این مطالب شما دلیل کسی است که آن‌جا می‌گوید لا يقوم؛ اما کسی که می‌گوید يقوم، به این‌ها جواب می‌دهد به این حرف‌ها، شارع می‌گوید من این را علم می‌دانم، درست است در وجدان شما این هست که احتمال خلاف وجود دارد ولی من یمّا أنّه شارع این را علم می‌دانم. این هم مثل آن است پیش من؛ یعنی همان حکمی که آن دارد این هم دارد. اگر من حکمی را بر علم شما بار کردم پیش من این هم چیست؟ علم است. این حکومت است دیگر، مثل این که گفت «الطواف فی البيت صلاة» طواف که صلوٰة نیست ولی شارع می‌آید بالحکومة می‌گوید این هم پیش من نماز است. پس همان احکامی که من برای نماز جعل کردم، بعضاً مثل این که باید با طهارت باشی، چه باشی، این‌جا هم می‌گویم. این هم، این هم ادبیات

س: نه، و لكن مستفاد من اخبار من بلغ أنّه و لم يعلم أنّه علم وجداني لا التعبدی، ...

س: حاج آقا شاید به کمک ایشان این اشکال در ذهن ما هم هست.

س: این‌جا ما باید ببینیم عرفی که انصراف را درست کرده و انصراف می‌فهمد، می‌گوید انصراف از چه دارد؟ یعنی این‌جا عرف باید مشخص

ج: نه، عرف می‌گوید انصراف از علم وجدانی دارد. یعنی چی؟ انصراف دارد یعنی چه؟ یعنی می‌فهمد شارع در دلیل من بلغ چه را أخذ کرده؟ عدم علم وجدانی، مثل این که تصریح کرده بود. دیگه بالاتر از این که نیست ولی حرف سر این است که بنابر قیام اماره به جای علم موضوعی، آن ادله حجیت اماره، یعنی آن خبر واحدی که دارد می‌گوید این جا ثواب نیست، آن اماره را به جای چه می‌نشانند؟ به جای علم می‌نشانند. پس شارع که فرموده علم نداشته باشی، یعنی نه علم وجدانی داشته باشی نه آن اماره‌ای که من گفتم پیش من علم است، آن را هم نداشته باشی

س: حاج آقا، در آن بحث ما بحث می‌کنیم، آیا امکان دارد این بیاید بنشیند جای این یا نه؟ اما آیا در همه موارد؟ این جا چه طور؟ ما می‌گوییم اگر آن جا هم بپذیریم این جا لزوماً نمی‌تواند بنشیند به جای قطع، چرا؟ چون الان عرف دارد می‌فهمد که شارع این جا چه قیدی زده است، عرف می‌گوید من این جور می‌فهمم که این جا شارع انصراف دارد به این که شارع می‌خواهد بگوید فقط جایی را جدا کن که یقین یا اطمینان وجدانی داشته باشی، عرف می‌گوید من اصلاً این جا نمی‌فهمم که شارع این جا بخواهد آن دلیل معتبر را هم بخواهد جایگزین قطع و اطمینان بکند. بله اگر جای این عرف این انصرافش را جور دیگر حکم بکند بله، ولی انصرافی را که این جا عرف می‌فهمد ولو امکان عقلی دارد بنشیند جای دیگر ولی این جا نه، عرف این جور نمی‌فهمد.

ج: توضیح دادم. جواب را عرض کردم. عرض کردم معنای انصراف این است که کأله خود شارع بیان کرده، یعنی شارع اکتفا کرده برای تقیید ظاهری به فهم عرفی؛ پس کأله خودش گفته «و لم تعلم» آن جا در بحث قطع گفته می‌شود از ادله حجیت امارات ما به دست می‌آوریم که آن ادله حجت امارات می‌گوید هر جا من علم أخذ کرده‌ام ولو به نحو موضوعی طریقی، این امارات هم به جای آن می‌نشینند، نه فقط امکان عقلی دارد، آن جا گفته می‌شود مقتضای ادله حجیت امارات که می‌گوید «هذا علمان» این هست که پس هر جا من گفتم علم در موضوع مأخوذ است یا گفتم باید علم نداشته باشی، بنابراین آن جا که گفتم اگر علم داری انجام بده، یعنی اماره هم بود انجام بده، گفتم علم باید نداشته باشی؛ یعنی باید اماره هم نباشد. آن مقتضای آن ادله هست، آن حرف‌هایی که آن جا ...، شما آن جا را اگر قبول ندارید خیلی خب، اما اگر آن گفتیم، آن جا حرف این است کسانی که آن جا قبول دارند این است. فلذا این جا من این توضیح را خواستم بدهم چون یک کلمه در عبارت شهید صدر هست، برای فهم آن گفتم. ایشان گفته ولو قائل بشویم به قیام امارات، این جا ولو قائل بشویم توجه ایشان دارد، آن محقق فرید و صاحب نظر قوی در اصول و فقه، ایشان یک کلمه این جا داشته، این یک کلمه برای اهل نظر هست که ایشان می‌گوید ولو قائل بشویم به این که امارات به جای علم می‌نشینند، ولو این را قائل بشویم، آن وقت یک جواب دیگر می‌دهند؛ یعنی این مبنا را باید این جا بپذیریم. اگر کسی این مبنا را این جا نپذیرد نمی‌تواند چنین حرفی را بزند، پس این حکومت مبتنی بر چند امر شد؟ بر دو امر شد؛ یکی این که بگوییم خبر واحدی که دالّ بر ثواب و عدم ثواب است، مشمول ادله حجیت خبر واحد هست. دو: بگوییم به این که اماره به جای قطع و علم موضوعی طریقی هم می‌نشیند، آن وقت بله، می‌توانیم بگوییم حالا حرف آقای خوئی درست می‌شود. اگر این دو تا مبنا را بپذیریم، حالا ظاهر دلیل مرحوم آقای خوئی درست می‌شود که چه شد؟ آن دلیل گفته «من بلغه ثواب علی عمل و لم یعلم و لم یطمئن بکذبه و عمله فعمله فله ذلک الثواب» آن وقت می‌گوییم که چی؟ این جا «و لم یعلم بکذبه» این جا وجود ندارد چون این آدم عالم به کذب است ولو تعبداً عالم به کذب است، پس موضوع اخبار من بلغ در این جا وجود ندارد در این موارد. این توضیح فرمایش محقق

خوئی قدس سره در مقام می‌شود.

پاسخی که از این فرمایش هست این است که ما قبول نداریم اصلاً که این ادله انصراف دارد به آن جایی که شما علم نداشته باشید، این مبنا درست نیست. بلکه همان طور که دلیل اول در جایی که علم به کذب گفتیم انصراف قبول نیست، بلکه دلیل ما بر این که اخبار من بلغ مورد کذب را شامل نمی‌شود، این است که در اخبار من بلغ تفریع عمل بر آن بلوغ فرض شده، قَعْمَلُهُ، آن شرط، و گفتیم در جایی که می‌داند به علم وجدانی که این جور نیست چه جور می‌تواند به طلب قول النبی، به التماس قول النبی، به احتمال این که من به او برسم، به این داعی برود بیاید. تو می‌دانی نیست، چه جور به این داعی می‌روی می‌آوری؟ این که گفتیم که اخبار من بلغ شامل موارد علم به کذب نمی‌شود، نه از باب این است که در موضع اخبار من بلغ أخذ شده که «لم تعلم و لم تطمئن» نه، این‌ها أخذ نشده؛ به خاطر این گفتیم اخبار من بلغ شامل موارد علم به کذب نمی‌شود که در موارد علم به کذب، آن شرط که قَعْمَلُهُ، پس در اثر آن بلوغ عمل کرد؛ یعنی او ایجاد احتمال در ذهنش کرد و این که شاید باشد، ممکن است باشد رفت آورد. این در موارد علم به کذب محقق نیست. این علت در موارد این که خبری قائم بشود بر این که ثواب نیست وجود ندارد؛ چون در این مواردی که خبری قائم می‌شود به این که ثواب نیست، احتمال تکوینی وجود ثواب که در نفس من را که از بین نمی‌برد که، به خلاف آن علم، آن از بین می‌برد اما این علم را از، این جا که علم واقعی ایجاد نمی‌کند که

س: پس شما در کذب مخبری می‌فرمایید که اصلاً مترتب می‌شود دیگره؟

ج: بله، در کذب مخبری بله

س: خودش هم اگر کذب مخبری کرد و احتمال داد در واقع آن

ج: نه، آن بلغه صادق ... یعنی از دیگران به او برسد.

س: حالا اگر رقیقش، یک کذب مخبری صادر کرد

ج: بله، بله، بله، و احتمال می‌دهد راست می‌گوید و احتمال می‌گوید این مطابق با واقع باشد... علم به کذب نداشته باشد. پس بنابراین جواب این است؛ جوابی که شهید صدر هم قدس سره داده این است، همین است که فرق این جا با آن جا که علم به کذب دارید همین است. آن جا که علم به کذب داریم اصلاً نمی‌توانیم به داعی که لعل در واقع باشد و من به او برسم بیاورم؛ اما جایی که علم به کذب ندارم، فقط خبر ثقه‌ای آمده قائم شده، خبر ثقه هم بگویم حجت است؛ اما خبر ثقه که می‌گوید حجت است که ایجاد احتمال نفسانی من را تکویناً از بین نمی‌برد که، پس تکویناً در نفس من احتمال وجود دارد. فلذاست ما می‌گوییم اگر یک خبری قائم شد که آقا روزه روز مثلاً شنبه واجب نیست، مستحب هم نیست فرض کنید. این بله، منافاتی با این ندارد که شما به احتمال این که شاید مستحب باشد بروید بیاورید و ثواب انتقادی چون واقع را که از بین نمی‌برد که، احتمال را که از بین نمی‌برد، احتمال وجود دارد. پس بنابراین باید بگوییم در جایی که خبری قائم شد بر این که این ثواب وجود ندارد که این که در بحث ما همین مهم است اما مستحب نیست در بحث ما مهم نیست، چون مستحب نیست را اصلاً ما قائل نشدیم به این که او مستحب نیست... همین که می‌گوید این ثواب ندارد این مشمول اخبار من بلغ می‌شود و این لا بأس به، خبر قائم شده ولی احتمال که وجود دارد؛ پس شما می‌توانید

بروید بیاورید و هیچ مشکلی هم ندارد. مورد سوم؛ مورد سوم این هست که اگر یک خبر ضعیفی قائم شد بر این که این امر حرام است، گفت حرام است، یک خبر، ضعیف قائم شده است بر این که این ثواب دارد. یک خبر... (ضعیف اگر گفتم اشتباه کردم)، یک خبر معتبری قائم شد بر این که این چیست؟ حرام است. آیا این جا مشمول اخبار من بلغ هست یا نیست؟ یک کسی می‌گوید که حالا ممکن است حرام باشد، شاید هم حرام نباشد به ما ثواب بدهند، حالا ما می‌رویم می‌آوریم که آن ثواب گیرمان بیاید. یک چیزی هم می‌شود، یک مبرری هم می‌شود، یک جاهایی هست که نه، هیچ قول به ثواب نیست، فقط حرام است. خبر دارد دلالت، خبر معتبر دارد دلالت بر حرام می‌کند. آن جا ممکن است بگوید که دیگه خیلی ریسک آن بالا است؛ اما این جا می‌گوید حالا بالاخره یا حرام است یا ثوابی هم به ما می‌دهند یا هر دوی آن را به ما می‌دهند. هم جهنم‌مان می‌برند هم بعداً پنج تا حورالعین به خاطر آن روایت به ما می‌دهند. مثلاً اگر روایتی گفته این جور، آیا این مشمول اخبار من بلغ می‌شود یا مشمول اخبار من بلغ نمی‌شود. مثل محاسبه آن فرد که دزدی می‌کرد، آن برای دزدی را می‌آمد چه کار می‌کرد؟ انفاق می‌کرد. می‌گفت این‌ها کسر و انکسار می‌کند، به خاطر دزدی یک عقابی داریم، به خاطر این انفاق یک ثواب‌هایی داریم، این‌ها را کسر و انکسار می‌کنیم، ته آن ممکن است برای ما چه بماند؟ برای ما ثواب مثلاً بماند یا بالاخره به نفع‌مان در بیاید. این جا هم می‌گوید آقا این، آن روایت درست است معتبر است، می‌گوید حرام است. بله، من در اثر این که این را انجام می‌دهم استحقاق عقابی پیدا می‌کنم، عقاب هم ممکن است بشوم، اما این دارد می‌گوید ثواب هم دارد دیگر، شاید حرف این درست باشد، این ثواب داشته باشد. این مشمول اخبار من بلغ می‌شود یا نمی‌شود؟ این جا باز محقق خوئی به همان بیانی که گذشت فرموده نمی‌شود. درست است. اگر آن بیان را قبول کنیم این جا باید بگوییم نمی‌شود. چرا؟ چون آن حدیث من بلغ مفادش چه شد؟ این بود که شما علم و اطمینان به کذب نباید داشته باشید. علم و اطمینان به این که ثوابی نیست نباید داشته باشید. این روایتی که دارد می‌گوید حرام است، به دلالت التزام دلالت می‌کند به این که ثواب نیست و چیست؟ عقاب است در این جا، پس بنابراین این حاکم می‌شود و برای شما علم تعبدی به کذب درست می‌کند. وقتی علم تعبدی به کذب درست کرد حاکم می‌شود بر آن روایت، پس بنابراین آن روایت می‌گفت که باید علم نداشته باشی، اطمینان نداشته باشی به عدم صحت، چه علم وجدانی و چه علم تعبدی به واسطه اماره و امثال ذلک، ایشان طبق مبنای خودش در آن جا که آن را آن جوری فرمود، به آن بیان، این جا هم ایشان می‌فرماید شامل نمی‌شود. الاشکال، الاشکال.

بیان دوم در این جا این است که وزان این جا وزان آن جایی است که شما علم داری به کذب، چرا؟ برای خاطر این که بعد از این که این خبر معتبر است و می‌گوید حرام است شما عالم هستی به این که با انجام این مستحق چه هستی؟ مستحق عقاب هستی، حالا به تعبیر من یا مستحق عقاب معصیت یا مستحق عقاب تجری، اگر این خبر مطابق با واقع باشد، این خبر معتبر، پس بنابراین مستحق عقاب معصیت می‌شود شخص، اگر این خبر اشتباه باشد، علی‌رغم این که معتبر است اشتباه باشد، مطابق با واقع نباشد، مستحق عقاب است تجریاً، چون بر خلاف حجت دارد عمل می‌کند، تجری کرده. کسی که در رابطه با یک عمل، استحقاق عقاب پیدا می‌کند معصیتاً او تجریاً، می‌شود ثواب داشته باشد؟ اگر عقلاً هم بگوییم که مشکلی ندارد ولی عرفاً شامل نمی‌بیند، می‌گوید بابا این جا که دیگه عقاب دارد، چه طور خدا می‌فرماید من ثواب می‌دهم؟ پس بنابراین به این بیان که اعتماد علیه المحقق الشهيد الصدر که این جا هم فَعَمِلَهُ آن شرط قابل تحقق نیست.

کسی که می‌داند بالفعل مستحق عقاب هست و عقاب بر او تنجز پیدا کرده، چه طور می‌تواند به داعی این که خدای متعال بر این ثواب می‌دهد، می‌داند خدا عقاب می‌کند، چه طور به داعی این که لعل ثواب بدهد برود انجام بدهد؟

س: تعدد جهتش را چه جور رد می‌فرمایید به آن بیان؟

ج: بله؟

س: تعدد جهت

ج: معنا ندارد به یک عمل بگوییم به این جهت جهنم می‌بریم تو را، به این جهت بهشت می‌بریم تو را،

س: ... به دو جهتی که از همدیگر جدا هستند

ج: جدا نیستند. همین عمل

س: از جهت این که او، به او خبر رسیده

ج: نه، آخر باید قَعَمَلُهُ به، برای چه برود بیاورد؟

س: فکر کنم ظاهر روایت شکل نمی‌گیرد

ج: نه، نه، قَعَمَلُهُ به خاطر آن ثوابه برود بیاورد. چه طور می‌خواهد برود آن ثوابه را بیاورد با این که می‌داند این عقاب دارد؟

بیان بعدی بیان بهتری شاید از این باشد که من عرض می‌کنم بیان نقض غرض است و آن این است که عقلاء این را، این مورد را مشمول اخبار من بلغ نمی‌دانند. چرا؟ برای این که می‌گویند شارع آمده این خبر واحدی که دارد می‌گوید این حرام است حجت کرده، غرض او از جعل این حجت چیست؟ انتهاء عبد است. خودش آن وقت بیاید بگوید من ثواب می‌دهم و او را ترغیب بکند ولو بداند از گفته این ترغیب خود به خودی در نفس عبد ایجاد می‌شود. این نقض آن غرض است. نهی، فرمودی آن خبر حجت است، آن خبری که دارد می‌گوید این حرام است، نکن این کار را، آن حجت است و او را حجت قرار دادی تا این را منتهی کنی از این کار، بعد می‌آیی جعل ثواب می‌کنی برای او که دنبال آن کار برود؟ یک داعی و تشویقی برای او ایجاد می‌کنی که دنبال آن کار برود؟

س: مصلحت حفظی... فرمود حتی فرمود که ولو این که حرام باشد در واقع

ج: در واقع، در واقع؛ یعنی نه این که به عبد حجت قائم شده بر عبد، آن جا حجت بر عبد قائم نشده است اما این جا شارع خودش آمده حجت اقامه کرده و گفته، حجت اقامه کرده یعنی چه؟ این حجت را به داعی، به چه داعی اقامه کرد؟ می‌گوید حرف این را گوش کن، به داعی این که انتهاء بورزد از آن، حالا خودش که آمده به این داعی، این را حجت کرده است، می‌آید مخالف این جعل ثواب می‌کند برای کسی این کار را انجام بدهد؟ هرگز، عرف می‌گوید این نقض غرض است. مثل این که پدری به فرزندش بگوید امروز از خانه بیرون نرو، یا می‌گوید به حرف (این جور نه)، به فرزندش می‌گوید اگر مادرت از قول من چیزی نقل کرد عمل کن، آن حجت است، مؤاخذه می‌شوی اگر عمل

نکنی، مادرش هم گفته چی؟ گفته پدرت گفت امروز از خانه بیرون نرو، بعد همین پدری که این حرف را زده بیاید به فرزندش بگوید امروز اگر بیرون بروی من فلان ثواب را به تو خواهم داد. صد میلیون به حساب تو خواهم ریخت. اِ می‌گوید عجب! این با آن حرف جور در نمی‌آید که،

س: فلذا تعارض می‌شود دیگه

ج: فلذا تعارض نمی‌شود. اصلاً این خبر، این خبر شامل آن موارد نمی‌شود به برهان نقض غرض، پس بنابراین

پس بنابراین عرض می‌کنیم به این که این مورد هم مشمول اخبار من بلغ نیست. بقی فی المقام بحث تنبیهات دیگر که إن شاءالله فردا

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين